

معرفی و نقد کتاب

محمد خدایاری فرد

روان شناس بالینی کودک و دانشیار دانشگاه تهران

خسرو پناه، عبدالحسین. *انتظارات بشر از دین*. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱، ۶۱۴ صفحه.

مقدمه

کتاب *انتظارات بشر از دین* نوشته حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای عبدالحسین خسروپناه توسط مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است. هر چند ناشر محترم در پیشگفتار دو صفحه‌ای خود، کتاب را با جملاتی از قبیل «مسیحیت و کلیسای سراپا ضعف و تحریف و انحراف» و «عده‌ای خودباخته» آراسته است که خواننده معمولاً انتظار ندارد در یک پژوهش علمی با چنین موضعی روبه رو شود، ولی توضیحات سودمند آیت‌الله جعفر سبحانی درباره «انتظار بشر از دین» در صفحات بعد این ضعف را جبران کرده است؛ به ویژه که ایشان اشاره کرده‌اند که آقای خسروپناه از فارغ التحصیلان رشته تخصصی کلام اسلامی است و برای پایان نامه مقطع دکترای خویش این موضوع را برگزیده‌اند. بنابراین، نقد کتاب

حاضر با توجه به انتظاری است که از یک پایان‌نامه دکترا می‌رود؛ وگرنه در مجموع مطالب کتاب خالی از فایده نیست.

معرفی

کتاب در یک مقدمه و چهار بخش تنظیم شده است و هر بخش دارای چهار تا هفت فصل است و برخی از فصول بیش از چهار صفحه را به خود اختصاص نمی‌دهند. پنج فصل بخش اول از مباحث زیر تشکیل شده است: مبادی تصویری مسئله، یعنی انتظار بشر از دین، تعاریف دین، تبیین و تحلیل مسئله انتظار بشر از دین به لحاظ تاریخی، منطقی و روش‌شناختی، جایگاه علمی مسئله و تعریف دین‌پژوهی، فواید و ثمرات بحث و روش‌شناسی. در قسمت دین‌پژوهی از سه رویکرد درون‌متون دینی، برون‌متون دینی و جمع برون و درون‌متون دینی سخن به میان آمده است و در نهایت نویسنده محترم با نقد دو رویکرد اول و دوم و تبیین و تحلیل مدل مکتب تفکیک، رویکرد سوم یعنی روش جمع درون و برون‌متون دینی را که با بهره‌گیری از کتاب، سنت، عقل، تجربه و تاریخ است برمی‌گزیند.

در هفت فصل بخش دوم کتاب به دیدگاه‌های متفکران غربی و مکاتب فلسفی غرب در سه مقطع تاریخی پیش از قرون وسطی، قرون وسطی و مقطع رنسانس و دوران معاصر پرداخته شده است. مؤلف معتقد است پیش از قرون وسطی به مسئله انتظار بشر از دین کم‌تر توجه شده است؛ ولی در قرون وسطی مسیحیان با روش‌های برون‌متون دینی یعنی تعقل و شهود، انتظارات گسترده‌ای از دین مسیحیت داشتند و حاکمیت دین را بر تمام شئون فردی و اجتماعی پذیرا شدند. تبیین و کشف دقیق دیدگاه‌های متفکران مغرب‌زمین در مقطع رنسانس و دوران معاصر در باب انتظار بشر از دین، وابستگی تام به نظریات آنها در باب رابطه عقل و دین، علم و دین و منشأ دین

دارد. در این دوران، علاوه بر تقابل نگرش انسان با آموزه‌های دست‌اندرکاران کلیسا، پیشرفت‌های علمی نیز با آموزه‌های کلیسا در تعارض قرار گرفت. عقل در دورهٔ رنسانس، عقل جزئی و حسابگر، به جای عقل کلی استدلال شد. این چالش‌ها به انضمام بی‌اعتباری متون مقدس مسیحیت سبب شد تا دیدگاه‌های انتظار حداقلی از دین مطرح شود. این انتظار حداقلی از دین مجدداً در قرن بیستم احیا شد.

در این بخش، دیدگاه‌های گالیله، کانت، دورکیم، مارکس، وبر، شلایر ماکسر، تیلیش، استیس، هیک، فروید، یونگ و فروم مورد تحلیل و نقد قرار گرفته و مکاتب دنیسم، اگزیستانسیالیسم، پوزیتیویسم و فلسفه تحلیل زبانی در باب انتظار بشر از دین تبیین داده شده است. در این تبیین‌ها آمده است که این شخصیت‌ها و مکاتب یا به نفی هرگونه انتظار از دین نظر داده‌اند یا با رویکرد کارکردگرایانه و تجربی و زبان شناختی به انتظار حداقلی بسنده کرده‌اند.

در بخش سوم که دارای چهار فصل مجزا است، مؤلف دیدگاه‌های متفکران اسلامی را دربارهٔ انتظار بشر از دین مطرح کرده است. این دیدگاه‌ها عبارتند از: دیدگاه‌های فلاسفه، متکلمان شیعه و اهل سنت و عارفان اسلامی که در پنج رویکرد خداگرایانه و باطن‌مدارانه؛ دنیاگرایانه تفریطی؛ عدالت‌گرایانه بر مبنای حقوقی؛ ایدئولوژی‌گرایانه و دنیاگرایانه افراطی؛ و دیدگاه جامع‌نگرانه اعتدالی دسته‌بندی شده است. در پایان بخش سوم ضمن تبیین و تحلیل دیدگاه عارفان، رسیدن به مقام انسان کامل را فقط از این راه میسر دانسته و گفته شده که انتظار عارفان از دین، انتظار حداکثری است.

سرانجام پنج فصل بخش چهارم اختصاص به نظریه برگزیده دربارهٔ انتظار بشر از دین در عرصهٔ امور دنیایی، علوم تجربی طبیعی، علوم انسانی و سایر علوم مانند اخلاق، فقه و حقوق، فلسفه، هنر و عرفان دارد. نظریهٔ برگزیده با استفاده از روش‌های درون

و برون متون دینی، انتظار اعتدالی از دین است؛ یعنی رسالت پیامبران، به تأمین آخرت یا تبیین رابطه انسان با خداوند منحصر نمی‌شود، بلکه به مسائل و ابعاد دیگر انسانی هم به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم پرداخته است. بنابراین، اسلام سکولاریسم را نمی‌پذیرد و نافی علوم تجربی انسان و طبیعی نیز نیست و از نقش دین در این علوم نیز غفلت نمی‌کند. تفاوت این نظریه با نظریه‌های انتظار حداقلی این است که انتظارات بشر از دین در این نظریه، به رابطه انسان با خدا محدود نشده و نیز تفاوت نظریه برگزیده با انتظار حداکثری این است که تمام نیازهای بشر در کتاب و سنت ذکر نشده است. حتی نمی‌توان ادعا کرد که تمام نیازهای کلی بشر در کتاب و سنت بیان شده؛ به گونه‌ای که دیگر جزئیات و مصادیق از طریق استنتاج از همان کلیات به دست آمده باشد. البته نگاه درون دینی به آیات و روایات نشان می‌دهد که وصف‌ها و سفارش‌های علمی در کتاب و سنت در عرصه علوم طبیعی از جمله بهداشت و درمان، نجوم و هیأت، زمین‌شناسی، آسمان‌شناسی، کشاورزی، صنعت‌گری، نظامی و انتظامی؛ علوم انسانی از جمله اقتصاد، تعلیم و تربیت، جامعه‌شناسی؛ علوم سیاسی و سایر علوم یافت می‌شود. ولی اولاً نمی‌توان از این آموزه‌ها، بی‌نیازی بشر را به عقل و تجربه در عرصه علوم نتیجه گرفت و عقلانیت ابزاری و تدبیر عقلانی و استقرای تجربی را به حاشیه راند؛ زیرا کتاب و سنت فقط به بخش اندکی از نیازهای بشر در این دامنه پرداخته است. دوم آن که، یکی از مهم‌ترین اهداف دین در بیان نقلی این آموزه‌ها این است که به کمک اعجاز علمی، به حقانیت خود مدد رساند تا سعادت دنیایی و آخرتی انسان‌ها فراهم آید. سوم آن که چنان‌چه مقوله علم دینی پذیرفته شود، آموزه‌های غیر تجربی قرآنی و روایی در تفسیر عالم طبیعت تأثیرگذار است و این تأثیر می‌تواند در گزاره‌ها و نظریه‌های علمی تجربی ظهور یابد. از این رو، نیز می‌توان به نقش و کارکرد دین در علوم تجربی دست یافت.

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد مؤلف محترم در تدوین این اثر زحمت زیادی کشیده‌اند، ولی چون مجموعه چاپ شده حاصل کار پایان نامه دکترای ایشان است، نقد زیر ارائه می‌شود تا هم در چاپ‌های بعدی، در صورت صلاحدید مؤلف، در حد توان اصلاح شود و هم در کارهای جدیدی که دانشجویان عزیز در دوره‌های دکترای در چنین زمینه‌های تصمیم به پژوهش دارند در نظر گرفته و رعایت نمایند:

۱. رساله دکترای در همه مراکز علمی سراسر جهان از جمله ایران باید در خدمت تولید علم باشد مطلب تازه ای ارائه دهد که بیشتر در آن زمینه کار نشده باشد. حال آن که، در رساله دکترای ایشان هیچ موضوع تازه و بدیعی طرح نشده است. تمام تلاش مؤلف محترم در کتاب انتظارات بشر از دین این است که ثابت کند: اسلام سکولاریسم را قبول ندارد و نافی علوم تجربی نیز نیست و به نقش دین در خطوط کلی مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی صحنه گذارد. از طرفی، مؤلف می‌کوشد این نظریه را که عده ای معتقدند تمام نیازهای بشر از جزیی و کلی را باید کتاب و سنت جست و دانش و تجربه را کنار گذاشت رد می‌کند و بر مرجع بودن دین در اصول کلی نیازهای بشری در همه عرصه ها تاکید دارد. موضوع جدیدی نیست که در پیکره دانش بشر افزایشی ایجاد کند، بلکه سال هادر مجلات و روزنامه‌ها و حتی منابر به وفور به این دسته از موضوعات اشاره شده است.

۲. در روش شناسی تحقیق هرگاه پژوهشگری سؤالات تحقیق را مطرح می‌کند، می‌بایست مشخص سازد که این سؤالات از کدام یک از تحقیقات پیشین برخاسته است، ولی مؤلف محترم در طرح سؤالات تحقیق چنین روشی اتخاذ نکرده است، گرچه در مقدمه کتاب (صفحه ۲۲) در طرح انگیزه انتخاب موضوع به "بررسی حدود ده هزار پرسش رسیده" از نسل جوان اشاره دارد. بر همین اساس پژوهشگر محترم بیش از سی پرسش اساسی درباره معرفت شناسی معارف دینی، انتظار بشر از دین و تعارض علم و

دین مطرح می کند که پاسخگویی به هریک از آنها خود تحقیق جداگانه ای می طلبد. در عین حال، مؤلف مشخص نکرده است به چه منظوری این همه پرسش را طرح می کند، بدون این که بتواند درباره آنها تحقیق کند و یا ارتباط آنها را با پژوهش خود بیان دارد؟ در همین زمینه در صفحه ۲۴ آمده است که " این نوشتار، به پرسش انتظار بشر از دین پاسخ می دهد". هر چند که در نهایت روشن می شود که تقریباً به بهانه های مختلف به اکثر پرسش ها پاسخ های نظری داده شده است که این گونه پاسخ گویی مبتنی بر روش علمی تحلیل نیست.

۳. هم چنین مؤلف بلافاصله پس از طرح سؤالات تحقیق، در صفحه ۲۵ فرضیه اصلی و فرضیه های رقیب پژوهش را معرفی کرده است که این نیز غیرمعمول است. به عبارتی، ایشان هم سؤال تحقیق و هم فرضیه تحقیق ارائه داده است؛ در حالی که در پژوهش یا باید سؤال مطرح شود یا فرضیه ضمناً هرگاه عنوان فرضیه اصلی در یک پژوهش می آید انتظار خواننده این است که فرضیه های فرعی هم مطرح شود. به علاوه، در هیچ منبعی علمی ذکر نشده است که پژوهشگر به فرضیه های رقیب هم باید اشاره کند؛ مگر در قسمت بحث و نتیجه گیری. هم چنین پژوهشگر باید هم سویی یا ناهم سویی یافته های پژوهش خود را با نتایج پژوهش های پیشین بنویسد و در صورت ناهم سویی دلایل و توجیهاات علمی خود را ذکر کند. در اثر مورد نقد، هیچ یک از این نکات روش تحقیق رعایت نشده است.

۴. هدف تحقیق در قسمت مقدمه صفحه ۲۶ براساس روش علمی پژوهش نوشته شده است. زیرا مطالبی که آمده است بیشتر با ضرورت و اهمیت تحقیق ارتباط پیدا می کند نه با هدف تحقیق. البته نوشته شده است که « تفصیل اهداف این تحقیق در فصل «فوائد و ثمرات بحث» روشن می شود.

با مراجعه به فصل چهارم، یعنی فواید و ثمرات بحث مورد اشاره نویسنده معلوم می‌شود که در این فصل چهار صفحه‌ای هم بیشتر مطالب به ضرورت و اهمیت تحقیق برمی‌گردد و نه به هدف تحقیق. البته این سؤال نیز مطرح است که فواید و ثمرات بحث یا به عبارت دیگر ضرورت و اهمیت تحقیق چرا باید در فصل چهارم طرح شود و یا این که مجدداً به چه علت روش‌شناسی بیان مسئله در فصل پنجم نوشته می‌شود و یا چرا جایگاه علمی مسئله در فصل سوم آمده است، و یا چرا نظریه روان‌شناسانی مثل یونگ و فروید را با متکلمانی مانند شلایر ماخر و جامعه‌شناسانی همچون امیل دورکیم در یک جا ارائه کرده است. این موضوع نشان می‌دهد که نویسنده محترم برخلاف همه اصول تنظیم فصول پژوهش یا کتاب، فصل بندی جدیدی عرضه شده است که با اصول مدون علمی موجود مطابقت ندارد.

۵. کتاب حاضر علاوه بر این که به عنوان رساله دکتری نویسنده مشکل روش‌شناختی دارد، دارای اشکالات ویراستاری و ارجاع‌های فراوانی نیز هست که به برخی از آنها در سطور زیر اشاره می‌شود:

واژه‌های درون متون دینی یا برون متون دینی فقط در صفحه ۲۷ کتاب هفت بار تکرار شده‌اند. البته در سراسر متن نیز آن قدر این دو واژه مورد استفاده قرار گرفته‌اند که گویی قصد اثبات این موضوع را دارند که در تحقیقات دین‌پژوهی جمع دو روش درون و برون متون دینی لازم است و توجه به هر یک از آن دو به تنهایی شایسته انتقادهای فراوان است. صفحه ۲۹ پاراگراف آخر با این جمله شروع شده است: «فن تحقیق در این اثر، کتابخانه‌ای و روش تحقیق، درون و برون متون دینی است». روشن نیست که چه تفاوتی بین «فن تحقیق» و «روش تحقیق» وجود دارد. ضمناً اینجانب بین روش‌های تحقیق از جمله مشاهده، مصاحبه، آزمون‌ها، مطالعات میدانی و مطالعه موردی و یا

روش های تحقیق دیگر، به روش تحقیق درون و بیرون متون دینی در منابع علمی مربوط مواجه نشده‌ام، مگر این که ادعا کنیم این روش همان روش کتابخانه‌ای است. پژوهشگر محترم مطالب فراوانی را مطرح کرده است، بدون این که به ذکر منابع آنها بپردازد. به طور مثال، در صفحه ۳۵ پاراگراف دوم بدون ذکر هیچ منبعی آمده است: «واژه انتظار در این نوشتار، به معنای انگیزه و نیاز، به کار می‌رود» سپس می‌نویسد: «انتظار، نوعی نیاز متوقعانه است که شخص منتظر را ذی‌حق قلمداد می‌کند؛ ولی نیاز، اعم از این است که نیازمند محقق باشد یا نباشد». باز هم منبعی برای این جداسازی ارائه نشده است.

در صفحه ۳۶ سطر ۱۱ آمده است: «ابراهام مزلو در کتاب انگیزش و شخصیت، مهم‌ترین گام را در این مسیر نهاد و نیازهای انسان را به هفت دسته طبقه‌بندی کرد». همان طور که ملاحظه می‌شود اصول ارجاع به منابع رعایت نشده است. یعنی مقابل اسم نویسنده سال انتشار اثر نوشته نشده است. ضمناً در ارجاع نیازی به نوشتن اسم کوچک فرد نیست. در همان صفحه پنج سطر به آخر مانده از کانی مطلبی نقل کرده که باز هم به سال انتشار اثر اشاره نشده است. از آنجایی که در ذکر اطلاعات منابع نیز سبک علمی مراجع علمی نظیر انجمن روان شناسی آمریکا (APA) رعایت نشده است، خواننده نمی‌تواند به راحتی منابع را پیدا کند. مثلاً برای پیدا کردن کتاب ابراهام مزلو باید دنبال حرف «آ» و یا دنبال حرف «م» در فهرست مآخذ گشت. سپس وقتی مطلب را دنبال می‌کنید متوجه می‌شوید که همه آن مطالب ارجاع داده شده است به یک پانویس، آن هم به شکل زیر:

«۱- ابراهام اچ، مزلو: انگیزش و شخصیت، ص ۷۵؛ فرامرز رفیع پور:

علاوه بر این که در مقابل هیچ یک از اسامی سال انتشار اثر نیامده است، مشخص نشده که بالاخره مطالب قبلی از کدام یک از این منابع اخذ شده است. البته قابل ذکر است که این اشکال در سرتاسر متن کتاب به چشم می‌خورد و مطالب فراوانی نقل شده و یا ادعا شده و یا تعریف شده که به هیچ منبعی ارجاع داده نشده است و یا سبک ارجاع به شیوه پیشگفته بوده است.

در صفحه ۴۲ سطر اول نوشته شده است: « این نگرش » که رجوع انسان به دین فقط به واسطه نیازهای دینی احساس شده با حس و عقل، مدلل می‌شود»، نگرش پراگماتیستی و اومانیتیستی به دین است و با بینش منطقی و اسلامی ما به طور کامل ناسازگاری دارد». براساس اصول نقل قول از دیگران وقتی نویسنده‌ای مطلبی را از شخصی نقل قول مستقیم می‌کند، نه تنها باید منبع آن، بلکه باید صفحه و یا صفحات آن هم ذکر شود. در حالی که مؤلف محترم نه تنها به صفحه اشاره ندارد، بلکه هیچ منبعی را هم ننوشته و مشخص نیست که مطلب فوق از کیست. این سبک نوشته هم در سرتاسر متن کتاب به فراوانی به چشم می‌خورد.

در صفحه ۴۶ پاراگراف آخر چنین آمده است: «بسیاری از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان معاصر، تعاریف کارکردی دین را سودمندترین تعاریف‌ها می‌شناسانند». حال آن که، در این گونه ادعاها باید اسامی چند نفر از آن جامعه‌شناسان و روان‌شناسان معاصر در داخل پرانتز بلافاصله با ذکر سال انتشار اثر مربوط نوشته شود تا صحت ادعا قابل بررسی و مستند باشد، ولی پژوهشگر محترم حتی به یک منبع هم اشاره نکرده است تا روشن شود این مطلب را کسان دیگری گفته‌اند و یا این که ادعای نویسنده می‌باشد که آن هم باید بر اساس منبع باشد. البته در صفحه ۵۰ پاراگراف سوم تعریف ویلیام جیمز از دین را با نقل قول مستقیم می‌نویسد ولی نه از کتاب و یا مقاله خود ویلیام جیمز، بلکه از یک منبعی که در زیرنویس به شکل زیر ارائه شده است:

1. J.H.HICK, Philosophy of Religion . p.2

در صفحات بعد هم چندین بار این منبع بدون نام نویسنده به کار گرفته شده است، در ضمن منبع مذکور علاوه بر این که سال انتشار ندارد، در فهرست منابع هم ارائه نشده است. هم چنین وقتی به تعریف نقل شده از ویلیام جیمز در همان صفحه توجه می‌شود «دین، عبارت از احساسات، اعمال و تجربیاتی است که افراد به تنهایی و در پیشگاه خداوند می‌یابند» معلوم نشده است که منظور مؤلف محترم از مطالب صفحه ۴۶ که نوشته بودند بسیاری از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان معاصر، تعاریف کارکردی دین را سودمندترین تعریف‌ها می‌شناسانند، تعریف فوق یک تعریف کارکردی دین است یا خیر. البته این مطلب در صفحه ۵۱ نیز به چشم می‌خورد که تحت عنوان «تعاریف جامعه‌شناسانه» فقط یک تعریف از پارسونز آمده است: «مجموعه‌ای از باورها، اعمال، شعائر و نهادهای دینی که افراد بشر در جوامع گوناگون بنا کرده‌اند». باز هم مشخص نیست آیا این تعریف کارکردی دین است یا خیر. در زیرنویس همین صفحه برای ارجاع تعریف مذکور کلمه انگلیسی «Ibid» نوشته شده است که در مقالات قدیمی انگلیسی زبان به معنای همان یا همان منبع قبلی به کار می‌رفت که آن هم سال‌هاست منسوخ شده است و براساس دستورالعمل انجمن روان‌شناسان امریکا «APA» در همه موارد باید منبع ذکر شود. جای تعجب است که نویسنده محترم با توجه به این که مکرر در زیرنویس صفحات از کلمه «همان» استفاده کرده است، چرا در چند جای کتاب این ترتیب انگلیسی را به کار برده است.

مؤلف محترم در صفحات ۶۱ و ۶۲ تعریفی از دین ارائه داده است که گویا به نمایندگی از همه دین‌شناسان به یک جمع‌بندی کلی رسیده باشد. بهتر می‌بود که لااقل در این قسمت از منبعی استفاده می‌شد. هم چنین تعریف جامعی هم از دین اسلام عرضه شده است که هر چند تعریف مناسبی است و سعی شده به گونه‌ای تعریف ارائه

شود که کسی آن را مورد نقد قرار ندهد، ولی برای این تعریف جامع هم منبع قرآنی و منبع روایتی ارائه نشده است. بنابراین، اگر تعریف نامناسبی هم از دین اسلام مطرح می‌شد، باز هم قابل ایراد نبود، زیرا تعریف نظر شخصی نویسنده است که نه در بحث و گفت‌وگو قابل اثبات و یا رد کردن است و نه با استناد به منابع.

۶. مؤلف محترم سعی بر آن داشته است که در قالب یک کتاب به نقد همه جریان‌های فلسفی و علمی در شرق و غرب بپردازد. چنین بار سنگینی را به عهده یک کتاب گذاشتن، خواه و ناخواه منجر به این نتیجه خواهد شد که مؤلف با توسل به منابع دست دوم و سوم کار خود را به انجام برساند. گواه این مسئله آن است که به رغم نقادی نسبت به جریان‌های فلسفی غرب، هیچ منبع لاتین در بخش منابع ملاحظه نمی‌شود. حال این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان بدون مطالعه آثار اصلی متفکران بر نقد اندیشه‌های آنان همت گماشت؟

به علاوه، بسیاری از نقدهایی که مطرح شده در اصل توسط محققان و متفکران دیگر ابداع شده است. از این رو، آنچه در کتاب آمده به طور غالب نقل نقدهاست. اما خواننده ناآگاه در ضمن مطالعه کتاب، تصور می‌کند که نویسنده خود به طرح این نقدها پرداخته است. به عنوان مثال، برای نقادی دیدگاه یونگ از نقد اریک فروم استفاده شده است. فروم از روان‌شناسان طرفدار سوسیالیسم است. با سوگیری در کتاب روانکاوی و دین به سراغ عقیده یونگ می‌رود و جای تردید است که سازه‌های سنگین عرفانی یونگ برای فروم تفهیم شده باشد و در انتقاد نیز طرف انصاف را رعایت کرده باشد. یکی از خلط‌های مباحث اریک فروم در نقد یونگ این است که ناهشیار جمعی و ناهشیار شخصی را با هم اشتباه می‌کند. ناهشیار جمعی که یونگ از آن صحبت می‌کند پیش از تشکیل هشیاری بوده و افراد مختلف در آن مشترکند. اریک فروم و به تبع آن آقای خسروپناه نسبت به ناهشیار جمعی ناشیانه برخورد می‌کنند و آن را مطابق با توافق

همگانی می‌دانند (ص ۲۳۸ کتاب). در حالی که ناهشیار جمعی و محتویات آن از نظر یونگ منجر مشترک تمام انسان‌های روی زمین هستند که از عمق این ناهشیار، اعتقادات مذهبی، تجربیات مذهبی و الهام‌ها می‌جوشد و فوران می‌کند و به سطح هشیاری راه می‌یابد. در صورتی که توافق همگانی باورها و علوم خودآگاهی است که در اثر تکرار و تجربه مورد قبول عامه قرار گرفته است.

در صفحه ۲۳۹ کتاب، نقد دیگری از اریک فروم به یونگ به چشم می‌خورد که مورد قبول نویسنده محترم قرار گرفته است. یونگ معتقد است که تجربه دینی و دین ساخته و پرداخته بشر نیست، از عمق جان و روان بشر می‌جوشد. در این مورد فروم نقد سبکی می‌کند و آن این که دیوانگی انسان‌ها هم از درونشان می‌جوشد پس می‌توان گفت دیوانگی هم جزو دین است.

در حالی که حرف یونگ این است که درون تمام انسان‌ها (روان ناهشیار جمعی) تجربه قدسی و جلالی وجود دارد که به تجربه در طول تاریخ ثابت شده است. اول آن که، دیوانگی در وجود تمام انسان‌ها ثابت نشده است، یعنی به صورت **Archtype** «صورت مثالی» نیست. دوم آن که، دیوانگی زمانی پیش می‌آید که کارکردهای دین درست انجام نمی‌شود و فرد دچار دیوانگی می‌شود. به نظر می‌رسد، هنوز برای اریک فروم معنای روان ناهشیار جمعی و محتویات آن که به صورت (صور مثالی) نشان داده می‌شوند روشن نیست. در غیر این صورت این خلط عجیب را در بحث پیش نمی‌آورد. همان طور که ملاحظه می‌شود نویسنده محترم برای نقد عقاید یونگ مستقیماً از کتاب‌های یونگ استفاده نکرده است، بلکه از نقد اریک فروم و آن هم نه از منبع اصلی بلکه از منبع ترجمه شده استفاده کرده و اشتباه اریک فروم را تکرار کرده است. سایر نقدهای کتاب نیز به همین منوال انجام شده است.

مؤلف محترم وقتی اومانیسیم را نقد می‌کند در صفحه ۶۸ پاراگراف آخر می‌نویسد: «اگر معرفت را به معنای باور صادقِ موجه بگیریم که بسیاری از معرفت‌شناسان غربی و اسلامی پذیرفته‌اند، حمله شکاکان به عنصر «باور»، و حمله کثرت‌گرایان به عنصر «صدق» و حمله نسبی‌گرایان به عنصر «توجیه» متوجه است؛ یعنی پدیدارشناسان و نسبی‌گرایان مدعی نفی معیار جامع و کلی برای تشخیص معرفت درست از نادرست هستند». در نوشته مشخص نشده است که این حمله‌هایی که شکاکان، کثرت‌گرایان و نسبی‌گرایان انجام داده‌اند در کجا بوده است و توجیه حملات آنها چه بوده است.

مؤلف پس از این که مطالب بی‌ارتباط با تحقیق را به طور خسته‌کننده‌ای بیان می‌کنند خود دچار تعارض می‌شوند که اومانیسیت‌ها خدا را قبول دارند و یا ندارند. زیرا در صفحه ۶۹ پاراگراف آخر می‌نویسد: «اومانیسیت‌ها اگر با رویکرد پدیدار شناختی به انکار خدا بپردازند، راحت‌تر می‌توانند بر کرسی مناظره بنشینند تا این که یک بام و دو هوا با مخاطبان سخن بگویند. برخی از آنها، هم معتقد به خدا و دین هستند و هم می‌گویند: خدا را پدیدارشناسانه شناخته‌ایم و پیامبران نیز پدیدارشناسانه دین خود را ارائه کرده‌اند».

از آن جایی که پژوهشگر محترم هر مطلبی را که درباره اومانیسیم نوشته‌اند از منابع دست دوم و ترجمه شده است و به منابع اصلی رجوع نکرده‌اند؛ اومانیسیم را کلاً نوعی طغیان علیه خدا و دین پنداشته‌اند و این نهضت به معنای ضدتوحیدی گرفته شده است. غافل از این که اومانیسیم علیه تفکر صرفاً علمی رفتارگرایی که انسان و رفتار او را تابع جبر محیط می‌داند و هم چنین علیه نظام روان‌تحلیل‌گری فرویدی که رفتار انسان را تابع جبر درون می‌دانست رشد کرد و به مخالفت با آن دو مکتب پرداخت. هر چند که همان طور که نویسنده محترم نقل کرده‌اند؛ عده‌ای از اومانیسیت‌ها نیز خدا را قبول نداشته و علیه دین نیز نوشته‌هایی دارند، ولی در واقع آنها می‌خواستند بگویند که انسان

نه تسلیم جبر درون است که روان تحلیل‌گری معتقد است و نه تسلیم جبر بیرون و محیط است که رفتارگراها معتقدند؛ بلکه اراده آزاد انسان را مطرح می‌کنند که اساساً انسان منطقی، سازنده، مثبت، مستقل، واقع‌گرا، یاری‌دهنده، قابل اعتماد، پذیرنده، حرکت‌کننده به سمت جلو و بالاخره مملو از توانایی‌هایی بالقوه است. البته محقق محترم در صفحه ۷۰ وقتی از ارزش، عظمت و شرافت والای انسان در نظام خدا محوری اسلامی بحث می‌کند، تقریباً درباره انسان همان مطالبی را می‌گوید که اومانیت‌ها معتقد هستند (امیدوارم سوءتعبیر نشده باشد که اینجانب طرفدار اومانیتسم قلمداد شوم).

سرانجام، پی‌آمد دیگر تکلیف مالایطاق مؤلف محترم بر خود این است که در موارد خاصی که خود به اظهار نظر می‌پردازد، سخنانی را مطرح می‌کند که از استواری کافی برخوردار نیستند. به طور مثال، نقد و بررسی دیدگاه فلسفه تحلیل‌زبانی را در نظر بگیریم. اولین نکته شگفت‌آور این است که نقد این دیدگاه مهم معاصر تنها در دو صفحه انجام پذیرفته است (صص ۲۹۴-۲۹۲). دوم این که، نویسنده محترم می‌کوشد به هر ترتیب شده، این دیدگاه را مردود اعلام کند، هر چند خود دچار دور یا مصادره به مطلوب شود. وی در رد این که متون دینی صرفاً زبان نمادین یا اسطوره‌ای دارند می‌نویسد: «شارعی که در مقام بیان باشد و قرینه‌ای بر خلاف آن را ارائه نکند، عقل از حکمت و علم الهی، واقع‌نمایی زبان دین را استنباط می‌کند» (ص ۲۹۳). اما مسئله اصلی دیدگاه مذکور همین است آیا خداوند در مقام بیان است یا در مقام اسطوره پردازی. در واقع، وی باید در رد نظریه مذکور، اثبات کند که شارع در مقام بیان است و از آن نتیجه بگیرد که کلام دین صرفاً اسطوره‌ای نیست، اما آنچه انجام پذیرفته این است که چون شارع در مقام بیان است، پس کلام دین اسطوره‌ای نیست.

همچنین شتابزدگی مؤلف محترم در نقد نظر آنتونی فلو، ناستواری‌هایی را در این نقد موجب شده است. وی می‌نویسد: «بدین ترتیب، اگر کسی ابطال گزاره‌های دینی را نپذیرد، باید از شناختاری بودن آنها دست بکشد؛ در حالی که هیچ تلازمی بین آنها نیست؛ یعنی بر اساس استناد قضایای نظری به بدیهیات عقلی می‌توان به اثبات یا ابطال گزاره‌های عقلی و غیرتجربی پرداخت و شناختاری بودن آنها را اثبات کرد» (ص ۲۹۳). نکته اول این است که آنچه مورد نظر فلو است «ابطال‌پذیری» گزاره‌های دینی است نه «ابطال» آنها و بین این دو تفاوت بسیار است. دوم این که، مسئله مورد نظر فلو، احکام واقعی درباره جهان است، در حالی که ناقد محترم، اثبات‌پذیری «گزاره‌های عقلی و غیرتجربی» را مورد توجه قرار داده است. مناسب بود که وی در خصوص احکام واقعی، نظر خود را مطرح کند. سرانجام اثبات قضایای نظری با رجوع به بدیهیات عقلی، امر قاطع و مسلمی نیست. زیرا فرض بدیهیات عقلی، خود امری بدیهی و مسلم نیست، چنان‌چه برخی همچون کواین) در بدیهی دانستن آنها تردید کرده‌اند.

در عین حال، ملاحظه این جمله نویسنده که «گزاره‌های دینی» با «تجربه‌پذیری قابل اثباتند» (ص ۲۹۴) شگفتی خواننده را برمی‌انگیزد، زیرا نویسنده خود در بخش‌های پیشین کتاب کوشیده است این نکته را مورد تأکید قرار دهد که سخن گفتن از اثبات تجربی «به دلیل مشکلات منطقی استقرا) بی‌مورد است. به علاوه، وقتی نوبت به گزاره‌های دینی می‌رسد، سخن گفتن از اثبات تجربی آنها، نشانگر مشکل مضاعفی است. گزاره دینی (با مفروض گرفتن خدا و امور غیبی) از سنخ گزاره‌های تجربی نیست، چه رسد به این که از حیث تجربی قابل اثبات باشد.

مؤلف محترم در قسمت‌های زیادی از کتاب به بررسی و نقد اندیشه دینی عده‌ای از فلاسفه، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان در دوران مختلف پیش از قرون وسطی، دوره

رسانس و دوران معاصر، مانند دیدگاه‌های گالیله، کانت، دورکیم، مارکس، وبر، شلایر ماخر، تیلیش، استیس، هیک، فروید، یونگ، فروم پرداخته و تقریباً آنها را رد کرده است. هم‌چنین مکاتب دژیزم، اگزیستانسیالیزم، پوزیتیویزم و فلسفه تحلیل‌زبانی نیز مورد نقد واقع شده‌اند. در این جا هدف آن نیست که مجدداً صحت و سقم محتوای نقدهای نویسنده کتاب مورد بررسی قرار گرفته که آن زمان بیش‌تری را می‌طلبد و از حوصله این نوشته به دور است، بلکه تاکید برای این است که بیشتر بررسی‌ها از منابع ترجمه شده و دست دوم و سوم صورت گرفته است و به همین جهت بسیار ضعیف و دارای اشکالات فراوان است و در برخی از آنها احتمال عدم درک صحیح مؤلف محترم از آن دیدگاه‌ها وجود دارد. زیرا که حتی یک کتاب و مقاله از آثار اصلی صاحب‌نظران و متفکرانی که عقاید آنها را نقد کرده است را مطالعه نکرده است. ضمناً نکته قابل اشاره این است که آیا فهم و تحلیل درست اندیشه‌های همه متفکران و علمایی که دیدگاه‌های آنها مورد نقد قرار گرفته است، از عهده یک دانشجوی دکتری برمی‌آید؟ در چنین کتابی شاید لازم باشد بیش از ده نفر عالم، فیلسوف، جامعه‌شناس و روان‌شناس مشارکت داشته باشند تا از عهده نقد همه آن دیدگاه‌ها برآیند و گرنه با مطالعه چند کتاب ترجمه شده دست دوم و استفاده از نوشته‌های آنها همان می‌شود که در این کتاب انجام شده است.

در پایان مجدداً یادآور می‌شوم که چنانچه محتوای کتاب حاصل رساله دکترای مؤلف محترم نبود، به معرفی و نقد آن نمی‌پرداختم، زیرا که در جای خود می‌توانست کتابی سودمند واقع شود. اما چون به عنوان پایان نامه دکترای مطرح شده است مطالبی را عرضه داشتم تا دانشجویان عزیزی که در این زمینه‌ها قصد تحقیق دارند نکات پیش گفته را رعایت نمایند.